

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قارعه (جله نم)

تخم مفهومی استاد اخوت ۱۴۰۴/۰۴/۱۶

هر حاجتی، نکته‌ای یا هر چیزی که در درونتان دارید از ابتدای کلاس در ذهنتان بیاورید و هرکدام از اهل بیت (علیهم السلام) را که هوای‌شان را کرده‌اید را به یاد بیاورید و به نیت زیارت سرکلاس بنشینیم. ان شاء الله که خداوند نشست ما را نشست زیارت در صحن و رواق آن امام (علیه السلام) بگرداند. می‌توانید هر ۱۴ معصوم (علیهم السلام) را در نظر بگیرید و به نیت همه بنشینید. ان شاء الله که زیارتتان هم قبول باشد، صلواتی عنایت بفرمایید.

ان شاء الله که مشکلات مالی و جسمی همه برطرف شود، صلواتی عنایت بفرمایید.

\*\*\*

این جلسه را به عنوان جلسه آخر بدانیم و یک جمع‌بندی کنیم و اگر هم صلاح بدانید کارهایی که آماده است را نمایش بدهیم و یک سری روایت هم راجع به بحث «عمل» داریم که خواهیم گفت. قبل از اینکه خانم خوش اخلاق مطالبشان را ارائه دهند چند نکته بگویم که بحث راه بیافتد.

### بحث «عمل»

عمل خروجی است و در حقیقت با حواس فرد رابطه کامل دارد. در واقع از یک دید می‌توان گفت که عمل همان حواس است وقتی که به کار می‌افتد. که این به کار افتادن را می‌گوییم یک فعلی انجام داده است.

اگر این حرف ما جامع باشد، خیلی مطالب جالبی را می‌توان از آن‌ها فهمید، از جمله اینکه شما وقتی قواعد مربوط به حواس را کار می‌کنید کاملاً با قواعد اعمال منطبق است و بالعکس. البته این در علوم تجربی به نوعی اثبات شده

است؛ مثلاً اگر یک نوزادی از بخشی از اعضای وجودی‌اش استفاده نکند به تدریج آن عضو منحل شده و از بین می‌رود یعنی اگر در یک بازه زمانی برای یک کودک مشکلی پیش بیاید و از آن استفاده نکند مثلاً از چشم استفاده نکند، کور می‌شود و این مورد در نوزادان اتفاق می‌افتد. یا مثلاً کاری کنند که حس چشایی یک نوزاد برای یک مدت زمانی کار نکند، سبب می‌شود کلاً حس چشایی نوزاد منحل شود. پس اگر حواس با عمل ارتباط زیادی داشته باشد، هر کاری که ما انجام دهیم که حواسمان تقویت شود، عمل‌مان تقویت می‌شود و هر کاری کنیم که عمل‌مان تقویت شود، حواسمان تقویت می‌شود و این منوط به این است که گزاره اول درست باشد.

به نظر من این نکته مهمی است که بدانیم: حواس همان عمل است، وقتی به کار می‌افتد و عمل همان حواس است که به کار می‌افتد. به همین دلیل هر عملی وابسته به جسم است، پس بنابراین اگر کسی بخواهد بیشترین عمل را داشته باشد باید بیشترین توان جسمی را داشته باشد.

اولین بحثی که ما داریم، عمل با حواس است. وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که حواس، مثلاً حس لامسه تبدیل به عمل می‌شود. این خود حس لامسه است که به عمل تبدیل می‌شود و هر عملی بر پایه حواس بنا می‌شود.

اگر بخواهید راجع به وزن‌دار شدن اعمال حرف بزنید اولین درس شما «حواس» است و راه‌های تقویت حواس برای تقویت عمل و راه‌های تقویت عمل برای تقویت حواس. آدم گیج، چرا گیج است؟ چون ضعف در عمل دارد. پس اگر عملش را درست کند، گیجی‌اش درست می‌شود، مثلاً نمی‌بینید که کلید کنارش است و غیره. پس عملش را باید تقویت کند تا حواسش درست شود. باید نظم در عمل داشته باشد تا حواسش خوب کار کند. ممکن است بگویید چه ربطی دارد؟ ممکن است کسی بیاید پیش ما مشاوره که می‌گوید من در جایی کسی را دیده‌ام ولی حواسم به او نبوده است و آن‌ها فکر کرده‌اند که بی‌محل کرده‌ام! این بنده خدا حواسش منظم نیست، باید اوضاع فکری‌اش را باید سامان بدهد.

روز را ۳ قسمت کن، ۵ دقیقه از اول‌های هر قسمت را انتخاب کن، و در آن خلاف کاری که باید انجام بدهی انجام بده. این چه ربطی دارد؟ وقتی حواستان در یک قسمت‌هایی جمع شود، کم‌کم در کل کار حواستان جمع می‌شود. در این روش من از این قاعده استفاده می‌کنم، این فرد مشکلش را در حواسش می‌بیند ولی من نظم در عمل او را

اصلاح می‌کنم، پس اگر کسی آمد و گفت حواسم خوب نشد، من مطمئنم که او این عمل ۵ دقیقه‌ای را انجام نداده است زیرا اگر انجام دهد با قاطعیت اصلاح حواس انجام خواهد داشت.

رابطه حواس به علاوه عمل در ۷ سال اول رشد است. بنابراین باید یک رزق طبیعی (کلمه طیب، صحنه‌های طیب، خوراکی طیب و غیره) به کودک بدهند. اگر رزق طیب در کار باشد به طور طبیعی کودک طیب می‌شود و اگر حواس طیب شود، خیال و قصد کودک طیب می‌شود. یعنی از طرف حواس، خیال طیب درست می‌شود و از طرف عمل، قصد طیب درست می‌شود. یعنی به واسطه رزق طیب این‌ها زایش پیدا می‌کند. حالا اگر رزقش طیب نباشد، حواس به طور طبیعی منجر به خیال خبیث می‌شود، مثلاً بچه‌ای یک صحنه دعوا و خشونت و غیر طیب دیده است، پس خیال خبیث می‌سازد، از آن طرف عمل با نیت خباثت می‌سازد. در انتهای ۷ سال اول قصد و نیت خبیث پیدا می‌کند. از یک طرف خیال و وهم و از طرفی قصد و اراده تحت تاثیر است. کسی که رزقش طیب باشد، حرف‌های خوب شنیده و تصویرهای خوب دیده، بنابراین حواسش قوت پیدا می‌کند، و رشد می‌کند تا به عمل طیب برسد.

اگر اثبات کردید که حواس با عمل ارتباط دارد، یعنی همه سیستم با هم جلو می‌رود یعنی اگر بخواهید وزن‌دار بودن عمل را کار کنید، باید از حواس شروع کنید. پس باید از رزق طیب که به سیستم نازل شده است شروع کنید. پس حواس در کنش و واکنش با عمل است.

اینجا عمل در کنش و واکنش با قصد و نیت است و موجب درست شدن اراده است.

اگر بچه را به باغ وحش ببرید، فردا که نقاشی می‌کشد، خودش را در باغ وحش می‌کشد، یعنی از این به بعد چیزی را نمی‌بیند مگر آنکه حواس ظاهری‌اش با حواس باطنی‌اش ارتباط دارد. اول حواس و عمل کودک رشد می‌کند، همین‌طور که حواس ظاهری و باطنی رشد می‌کنند و بر پایه این قصد و عمل شکل می‌گیرد.

خیال برخی بچه‌ها کاملاً سیاه است، و منفی‌گرایی‌ها از همین موقع شروع می‌شود. یعنی از ایام کودکی‌اش چیزهایی که نباید می‌دیده، دیده است و خیلی از دردمندی‌های ما به همین تشویش خیال برمی‌گردد. یعنی اگر ما در نظام طیب طبیعت می‌دیدیم و می‌شنیدیم، حواس باطنی و خیال فعلی‌مان خیلی بهتر بود. حالا که این‌طور نشد چه کنیم؟ اینکه نسل بعدی را با طبیعت رشد دهیم.

تصویرهای خوب: حوض، ماهی، درخت انگور و...

حواس در ورودی است، عمل در خروجی است.

نفس مومن، مسجدالحرام است. از یک طرف وارد می‌شود و از یک طرف خارج می‌شود و در آن حرمت و امنیت است. نفس فرد دیگری ممکن است مسجد ضرار باشد که همه‌اش شر و ضرر باشد.

پس باید اول حواس و عمل بررسی شود. مرحله بعدی یعنی حواس باطنی با حواس ظاهری مرتبط شوند و قصد و عمل درگیر هم می‌شوند.

مثل یک روانکاو، اول باید ببینید که چه پدیده‌هایی دیده است. ترس در بزرگسالی مربوط به صحنه‌های کودکی است مانند صحنه‌های جنگ. فکر کنید برادران و خواهران من که در زمان جنگ بودند ممکن است یک تشویش‌هایی داشته باشند و یک مرتبه صحنه‌های ترسناک دیده باشند که موثر بوده است. نمی‌گوییم که همه‌اش به خاطر جنگ است، در واقع یک «ولی» نقش موثری در طیب کردن ارزاق دارد، مثلاً پدر و مادری که بتواند صحنه‌های جنگ و آوردن شهید را برای کودکش لطیف و طیب کند. دقیقاً مثل تصفیه آب عمل می‌کنند که خشونت محیط را بگیرند.

خیال از مشاهده معمولی خیلی بیشتر است. قدرت‌ش از مشاهده بیشتر است. وقتی شما با چشم نگاه می‌کنید پشت دیوار را نمی‌بینید اما با خیال می‌توانید پشتِ پشتِ دیوارها را ببینید. قلب وسط می‌آید، بعد عواطف می‌آید و غیره. یعنی هر چه انسان از عالم مادیات به سمت غیب برود، قدرت‌ش بیشتر می‌شود.

اگر کسی نابینا باشد، نسبت به رنگ حساسیتی ندارد، پس خیال او هم نسبت به رنگ حساسیتی ندارد اما به میزانی که رنگ‌ها وارد خیالش شود، می‌تواند با پردازش آن، رنگ‌های جدید بسازد. به طور طبیعی (البته غیر ممکن نیست) کسی که رنگ را در طبیعت نبیند، نمی‌تواند رنگ را در خیالش داشته باشد. یعنی رابطه سبب و مسببی ندارد اما نه این که رابطه علت و معلول نباشد، زیرا علت اصلی همه چیز خداست، اما برای آنکه خیالی رنگی باشد، سببش آن است که رنگ را دیده باشد و نه اینکه علت اصلی باشد.

حالا ما می‌خواهیم عمل را وزن‌دار کنیم:

وزن با چه درست می‌شود؟ **حق**: الوزن یومئذ الحق یعنی با خدا، یعنی با حکم خدا، با فطرت و هر چه که با خدا نسبت دارد، با شرع و عقل. یعنی اگر عملی فطری، شرعی، عقلی و وحی باشد به نسبت بر خورداری از این‌ها وزن دارد.

تا زمانی که در عملی قصد وجود نداشته باشد که عقل، فطرت، شرع و وحی را در عمل دخیل کند، عمل وزن‌دار نمی‌شود.

**از جهت اهمیت به ترتیب زیر است:**

**فطرت**: نمود ذات توحیدی فرد است؛ مساله‌اش توحید و یکپارچگی در عالم است.

**عقلی**: در تشخیص حق و باطل، حق انتخاب شود.

**شرعی**: یعنی مبنای عمل شرع و حکم رسول باشد.

**وحی**: عمل مبتنی بر وحی باشد.

یعنی چه که عملی قصدش فطری، عقلی، شرعی باشد؟ اولین مرحله، انتقال از حواس ظاهری به حواس باطنی است. در این طرف هر چه هست، ادراکی است و از آن طرف هر چه باشد ارادی و عملی است.

مثلاً شما ممکن است گاهی صدقه دهید و ممکن است مستمراً صدقه دهید؛ هر چه که استمرار بیشتر باشد عزم بیشتر است و وزن عمل نیز بیشتر است. بنابراین گاهی این‌طور بحث می‌کنیم که برای وزن‌دار کردن عمل بر پایه قصد و اراده، باید قصد و اراده متصل به فضای فطرت، عقل، شرع و وحی شود، حواس باطنی باید با تفکر تقویت شود و هر چه که حواس باطنی قصد را بیشتر فعال کند، عمل بیشتر خواهد بود.

عمل < حواس < حواس باطنی < قصد در عمل < انواع قصد < تفکر < عزم در عمل < انواع عزم < ایمان < عمل وزن‌دار

در آخر می‌شود منشأ عمل را خود ایمان گذاشت.

وزن دار شدن یعنی در یک عملی قصد فطری، عقلی و شرعی داشته باشند. مثلاً شما می‌گویید مهارت‌های افزایش عزم در عمل، یعنی باید قصدهای فطری، شرعی و عقلی را افزایش داد.

عزم که می‌آید می‌تواند عمل را سنگین کند. مثلاً این است که امام حسین (علیه‌السلام) به مکه آمدند و ایام حج بود. قرار شد که نیرو جمع کنند و به سمت کوفه بروند. حالا مثلاً من هم جزء حاجیان بودم و از قصد امام (علیه‌السلام) آگاه شدم. این خبر به گوش خیلی‌ها نرسید اما به گوش من رسید (یعنی گاهی فردی در معرض برخی عمل‌ها قرار نمی‌گیرد) حرف امام حسین (علیه‌السلام) به گوش من رسید و حواس باطنی من فعال شد، در تخیلاتم این هست که خیلی از معادلاتم به هم می‌ریزد، حج‌مان که ناقص می‌شود، خانواده‌مان که رها می‌شوند و.. این در ما تشویش ایجاد می‌کند. این ظلم به بچه‌هایم نیست؟ این تخیل است. اگر ما برویم و فلان و فلان شود چه می‌شود! خلاصه با خودم درگیر هستم. در این زمان باید به فطرت، عقل و شرع رجوع کنم تا هوای نفسم به خاک مالیده شود و در نهایت بگویم که به دنبال امام (علیه‌السلام) می‌روم. این یعنی عزم در من فعال شده است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»<sup>۱</sup>

وقتی شروع به رفتن می‌کنم، هنوز فکرم مشغول است و تشویش خاطر دارم تا اینکه در یکی از توقف‌ها امام (علیه‌السلام) خطبه‌ای ایراد می‌کنند که؛ عزیزان من! ما در این سفر شهید می‌شویم و حکومت تشکیل نمی‌شود.. من با خودم می‌گویم که اگر قرار است حکومت تشکیل نشود، این چه فایده دارد. برای چه من باید دنبال امام حسین (علیه‌السلام) بروم در حالیکه کشته می‌شوند؟!

اگر تفکر ناقص باشد یعنی فطری فکر کنم به جای عقلی و عقلی فکر کنم به جای شرعی و شرعی فکر کنم به جای وحی‌ای، قطعاً تصمیم متفاوت می‌شود. خود امام بیعتش را برمی‌دارد و به گونه‌ای برمی‌دارد که خیالت راحت باشد و عذاب وجدان هم نداشته باشی، اما باید قصدت وحی باشد، تا وزن دار شوی.

<sup>۱</sup>سوره مبارکه، آیه ۴۶

وزن دار شدن عمل، یعنی هر انسانی می‌تواند در هر زمانی عملی انجام دهد که شبیه عمل همراه با امام حسین (علیه‌السلام) باشد و به همان اندازه سنگین و وزن دار باشد. اما سزاوار است که عمل هر انسانی از تفکر به عزم مبتنی بر فطرت، عقل و شرع حرکت کند.

اگر انسان بدون امام باشد به دلیل آنکه نمی‌تواند همه این قصدها را با هم داشته باشد، نمی‌تواند به وزن دار شدن عمل برسد و این گونه عمل را در ساختار وجودی می‌آوریم. هر عملی در ساختار وجودی سهمی در وزن دار شدن دارند؛ یعنی حواس، حواس باطنی، ادراک، تفکر، قصد، اراده و عمل.

در واقع چنین است، مومن به وسیله عزم در اعمال، عزمی متکی بر فطرت، عقل، شرع و وحی عمل خود را سنگین می‌کند اما تا به این سطح از ایمان برسد ممکن است ۱۸ سال طول بکشد ولی به محضی که مومن شد طریقه وزن دار شدنش از راه عزم است.

- نواقص خلقی یا خلقی انسان چگونه قابل جبران است؟ در روایات است که عمل حسنه فراوان موجب اصلاح ساختارهای خلقی و خلقی می‌شود و از آن بالاتر محبت به اهل بیت (علیهم‌السلام) است. که در زیارت جامعه می‌خوانیم که «و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا». به هر حال این‌ها قابل جبران است اما ما باید بیاییم اول فرآیند و معنای وزن دار شدن یک عمل را بدانیم و بعد مولفه‌های وابسته آن را در طول رشد بگوییم یعنی بگوییم اول، دوم، سوم و غیره. زیرا ما قرار است که «مهارتی» بررسی کنیم. مثلاً در ۷ سال دوم که عزم معنا ندارد و قصد مفهوم دارد. اما وزن عمل مفهوم دارد یعنی به نسبت خودشان. ممکن است کسی به ۷ سال چهارم می‌رسد ولی وزن عملش در حد همان مولفه‌های ۷ سال اول است. یعنی ممکن است یک عمل در ۷ سال اول وزن دارد ولی در همان عمل در ۷ سال چهارم بی‌وزن است. یعنی هر عملی را در دایره وسع و تکلیف عامل آن بررسی می‌کنند. بنابراین توجه به وسع و تکلیف مهم است.

#### ارائه خانم خانم برومند

**روش کار:** سوره فاطر بررسی شد که ۴ آیه کلیدی با موضوع عمل در این سوره بود. یک گزارش کلی از سوره ارائه کرده‌ایم که این سوره از حامدات است و مبتنی بر حمد در عالم خلقت و مُلک است. که دو نظام وسائط در این سوره بیان شده‌اند که شامل انبیاء (علیهم‌السلام) و ملائکه‌اند. این سوره بیان می‌کند که اگر برای نظام وسائط

انبیاء(علیهم السلام) پذیرفته نشود نظام ملائکه هم پذیرفته نخواهد شد. سطح متعالی این سوره عمل صالح است و عمل صالح از عمل حُسن سطح بالاتری دارد. بعد آیات کلیدی را مطرح می کند.

تک تک آیات اصلی بررسی شد و اینکه هر آیه ای با دسته مربوطه چه ارتباطی دارد.

**تعریف عمل:** ظرفیتی در انسان است که اگر تحت تعلیم انبیاء(علیهم السلام) باشد به عزت الهی می رسد یعنی از آتش ابدی در امان می ماند و به بهشت دارالمقامه می رسد. این به واسطه ارزاق دنیایی بوده که به واسطه درست استفاده کردن از ارزاق دنیایی به عمل می رسد و از عذاب نجات پیدا می کند.

انبیاء الهی(علیهم السلام) کلیدی ترین نقش را دارند و همه این اتفاقات به واسطه انبیاء(علیهم السلام) است:

(۱) آن ها قدرت تشخیص عقلانی را ایجاد می کنند و عمل عقلانی یعنی عمل مبتنی بر حُسن.

(۲) ایجاد علم راجع به شناخت شیطان و این که علم به حُسن و سوء و بهره برداری از حسن.

در صورتی که عمل تحت تعلیم انبیاء(علیهم السلام) قرار نگیرد، شیطان وارد عمل می شود، عمل تزیین می شود و تزکیه نمی شود، به عدم تزکیه دچار می شود و دیگر تشخیص حسن و سوء نمی دهد. بعد به جای آنکه حسن را انتخاب کند سوء را انتخاب می کند. تا آنکه به سیستم مکر می رسد زیرا طالب عزت بوده اما اشتباه رفته و دچار مکر السیئات می شود، پس کسب کردن هایشان هلاکت آور می شود.

در مقابل باید عمل تحت تعلیم قرار بگیرد تا جبران مافات شود.

علم در این سوره «کلمه طیبه» است که به واسطه انبیاء(علیهم السلام) به ما می رسد. عمل متصل کننده نسل های بشری به یکدیگر است و اگر انبیاء(علیهم السلام) محور قرار گیرند، نسل ها و اعمال به هم متصل می شوند یعنی بین اعمال نسل ها امکان رفت و برگشت است یعنی هم نردبان ترقی محسوب می شود و هم حالت عبرت دارد.

نکته کلیدی در این سوره فهم «فقر مطلق» است که فقط در این سوره آمده است.

**استاد اخوت:** کار خانم برومند به گونه‌ای بود که مواردی داشتند که به شرح زیر بود؛ حال این مطالب با مطالبی که ما گفتیم چه ارتباطی دارند؟

❖ **نظام وسائط انبیا(علیهم‌السلام):** موجب جاری شدن عمل و نظام وسائط ملائکه است.

در این ساختاری که ما گفتیم، نظام وسائط انبیا کجا واقع می‌شوند؟ انبیاء(علیهم‌السلام) کسانی هستند که فطرت، عقل، شرع و وحی را در انسان‌ها فعال می‌کنند. در واقع نداشتن نظام وسائط منجر می‌شود که قابلیت عمل صالح برداشته شود.

به جای نظام انبیا می‌تواند شیطان بنشیند و عمل تزیین شود.

❖ در ادامه بر روی **خشیت و علم** رفتند.

علم ناشی از خشیت در ساختار ما در کجا قرار می‌گیرد؟ از حواس به حواس باطنی رسیدیم، بعد از آن علم و باور بود. که علم ناشی از خشیت نزدیک به ایمان است. علم منبعث از خشیت، به ایمان نزدیک می‌شود. اگر شما بخواهید ایمان حقیقی را بخش کنید باید بگویید علم همراه با خشیت. پس این منتهی‌الیه نتیجه ما می‌شود.

«مقتصد» به معنای انسان دارای قصد است و قصدش هماهنگ با عمل است و در لحظه عمل می‌کند. «سابق بالخیرات» یعنی کسی که دارای عزم است و جلوتر از زمان عمل می‌کند. سابق بالخیرات با وحی عمل می‌کند و مقتصد با عقل عمل می‌کند.

«مقتصد» مواجه می‌شود و در رابطه با مواجهه عمل می‌کند. «سابق بالخیرات» مواجهه‌اش به واسطه وحی اتفاق می‌افتد. بنابراین «سابق بالخیرات»، مبنای تصمیم‌گیری‌اش وحی است.

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»<sup>۲</sup>

<sup>۲</sup>سوره مبارکه فاطر، آیه ۳۲

در این آیه می‌گوید که از بین آن بندگان که انتخاب شده‌اند، برخی ظالم لنفسه هستند. در واقع این‌ها نتوانسته‌اند تا آخر مسیر امانت کتاب را حفظ کنند. اینجا مثل این است که کتاب در بین علماء شیعه جاری شد و قرآن بین علماء شیعه آمد، برخی عالم و مجتهد بودند اما تا مرحله آخر نرسیدند. این آیه با آیات دیگر قرآن متفاوت است.

انتظار شما از ذریه حضرت زهرا(علیهاالسلام) این است که وقتی کتاب به آن‌ها رسید کتاب را حفظ کنند اما برخی ظالم لنفسه شدند، برخی هم آدم‌های اهل ورع بودند ولی عالی نبودند و عده‌ای هم بودند که سابق بالخیرات اند یعنی به واسطه همین کتاب می‌توان سابق شد. انتظار خدا همین است یعنی سطح وزن دار شدن عمل «سابق بالخیرات» است. چون این‌ها وقتی کنار هم ذکر می‌شوند یعنی سابق یک درجه بالاتر است.

سابق بالخیرات یعنی در نظام و حیانی اگر کسی وصل به وحی باشد در سیستم خودش یک سرعتی دارد، یعنی اینکه مثلاً بلند می‌شود و نماز شب می‌خواند و اینکه ممکن است فردای آن روز کاری غیر نماز شب انجام می‌دهد، یعنی همیشه خودش را دارد غافلگیر می‌کند، یعنی خودش از خودش تعجب می‌کند! و خیلی هم هر روز بهتر می‌شود. ذهنش خلاق می‌شود.

«سابق بالشر» این است که من می‌خواهم به یک نفر آسیب بزنم، بعد در بین کار می‌بینم که کاری کردم که خیلی بیشتر از برنامه‌ام طرف را زجر دادم و خوب دردش دادم و این یعنی شیطان است و نامرد و سابق به سمت شرّ خیلی خسرانیش زیاد است. ممکن است فرد کشته شود، یعنی طراح اول اصلاً فکرش کشتن و جنایت نبوده ولی سابق بالشر شده است. اگر دیدید کسی شما را آزار می‌رساند بدانید که آنقدرها هم آدم بدی نیست و ممکن است سابق بالشر شده باشد.

در واقع سابق بالخیرات شاخص اعمال و الگوی عمل می‌شوند.

«مقتصد» کسانی هستند که در مسیر اعتدال و حق حرکت می‌کنند، یعنی هر عملی را به قصد خداوند انجام می‌دهد یعنی کسی که قصد خدا را در هر لحظه کرده است. مبنای عمل‌شان قصد الهی است که می‌تواند مرتبه داشته باشد. هر کسی به نسبت ظرفیتش می‌تواند طلب قصد کند.

ظالم لنفسه یعنی کسی که قصد الهی را فراموش می‌کند و سابق بالخیرات یعنی ساختاری برای قصد الهی ترتیب داده است یعنی اینکه خط‌شکن جریانات می‌تواند باشد، یعنی سابق بالخیرات ساختاراً از مقتصد متفاوت است.

ما کلا سابق بالخیرات را برای غیر معصوم به کار نمی‌بریم مگر آنکه باز هم افاضه از معصوم باشد مثلاً «سلمان منّا اهل‌البیت» افاضه شدن به دیگران را منتفی نمی‌دانیم، مثل اینکه بگوییم امام عصمت دارد، آیا عصمت امام در دیگران قابلیت پرورش دارد؟ بله. کما اینکه حضرت زینب(علیهاالسلام) و حضرت ابوالفضل(علیه‌السلام) با اینکه معصوم نبودند اما قابلیت عصمت در آنها را قبول داریم.

سبقت خودش حرکت شاخص دار است.

آن چیزی که مهم است این است که شما به یک ساختاری دست یابید که بگویید چطور می‌توانیم به سابق بالخیرات نزدیک شویم و از ظالم لافسه فاصله بگیریم. این چیزی که ما می‌گوییم اصلش مقتصد است. مقتصد وسط می‌آید و می‌گوییم چگونه عمل انسان مقتصد می‌شود به نحوی که از ظالم لافسه دور می‌شود و به سابق بالخیرات نزدیک می‌شود. در واقع اگر بخواهید در حوزه عمل در سوره فاطر کار کنید باید نقطه ثقل‌تان را اینجا بگذارید و این چگونگی فاصله گرفتن از ظالم و نزدیکی به سابق و مقتصد بودن نیازمند یک سری مهارت‌هایی است. که مبنای همه این‌ها کتاب است. تفاوت کتاب و وحی در این است که وقتی می‌گوید کتاب یعنی باید وحی را از طریق کتاب بفهمد، زیرا اگر فقط وحی باشد باید تدریجی به او با وحی برسد. اما در اینجا کتاب را می‌فهمید و به واسطه کتاب وحی را می‌فهمید و اینجا نقش کتاب مهم می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم روی وزن‌دار شدن عمل در این سوره کار کنیم باید مولفه اصلی را روی کتاب بگذاریم، اگر علم خشیت‌زا باشد و متکی بر کتاب باشد می‌تواند مستقیماً بر عمل و وزن آن اثر بگذارد.

کاری که خانم برومند انجام دادند تازه بسم الله ابتدای کار است. مثل این است که مقدمه کار را نوشتند و از این به بعد باید بنویسند که چطور می‌توانند به وزن‌دار شدن عمل برسند.

باید در این مسیر از نبایدها شروع کنیم، یعنی ابتداً باید از نبایدهای در قصد و نیت و در مقصدیابی آغاز کنیم. مثل این است که کسی می‌خواهد برنامه‌ریزی کند که باید ببیند که چه کاری نباید بکند و این را از کلمه «نذیر» گرفتیم.

عمل‌هایی که ما انجام می‌دهیم، بخشی واکنشی است، مثلاً در واکنش به چیزی، عملی انجام می‌دهیم البته آن را قصددار می‌کنیم مثلاً فقیری را اطعام می‌کنیم اما واکنشی است. در واقع همه اعمال واکنشی هستند. در واکنش به

چیزی یا کاری عملی انجام می‌دهید. چون عمل بعد از حس است. حال هر چه عمل مبتنی بر حسیات و عینیات باشد از صلاح به دور است. من راجع به کارهای خوب حرف می‌زنم. راجع به کارهای بد حرفی ندارم.

عمل خوب انجام می‌گیرد، مثلاً کسی چیزی این‌جا می‌گذارد و من برمی‌دارم و می‌خورم، خود عمل پسندیده است. ولی گاهی یک عمل برای واکنش به اعتلای یک عقیده است، مثلاً برای من چیزی می‌آورند و می‌خورم که ادب در عالم احیا شود. یعنی مقصد من اعتلای کلمه طیبیه در عالم می‌شود. که این کار تمرین می‌خواهد و باید آن‌قدر بزرگ و با شعور باشد. مثلاً مادری کردن عمل خوبی است اما ممکن است کسی بگوید که من می‌خواهم مادری کردن را به عالم بیاموزم، که این متفاوت می‌شود. بی‌دلیل نیست که این سوره، سوره حضرت زهرا (علیهاالسلام) است. هر سال و ماه و روز و ساعت‌شان را به یک باور تبدیل کرده است و برای آدم‌ها تا روز قیامت باور تولید کرده است. هر کاری کرده‌اند برای اعتلای کلمه طیبیه «الله» است. اگر به حضرت امام حسن (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «ثمره فوادی» یعنی به همه می‌آموزند که فرزند ثمره فواد آدم است.

پس گاهی عمل در واکنش باور است. حال هر چه که عمل فراتر از واکنش به حسیات باشد یعنی فرد براساس کتاب بررسی کند می‌تواند باور مبتنی بر کتاب که در رابطه با رخداد است را انجام دهد.

برای سنگین شدن عمل هر چه که عمل به نظام باوری نزدیک شود سنگین‌تر می‌شود تا جایی که هر کاری انجام می‌دهد برای آن است که به سمت کلمه طیبیه‌ای اوج بگیرد. یعنی عمل اینجا واسطه است. یعنی عمل بهانه اعتلای کلمه طیبیه است. یعنی وقتی می‌گویند که چرا زنده‌ای؟ بگوید که عمل کنم که باوری را اظهار کنم، که این باور را با تفصیل در عالم جاری کنم. «الیه یصعد الکلم الطیب» یعنی خاصیت کلمه طیب این است که به سمت وجه الله حرکت می‌کند و اعتلای کلمه طیبیه یعنی امکان بالارفت در جامعه فراهم شده است. در مقابل شیطان است که باورهای منفی مثل لطفه‌های قومیتی، تصاویر زشت و... را مثل گسل ایجاد می‌کند.

هدایت‌گران اصلی کسانی هستند که کلمات طیب را در عالم جاری می‌کنند.

**نتیجه‌گیری:** هر کاری که ما می‌کنیم پاسخی به یک نیاز است و برای آن هم حکمی الهی هست که می‌شود عمل صالح. ولی می‌خواهیم چنین نباشیم، یک قدم بالاتر بیایید. مثلاً ساده زیستی را در عالم جاری کنید، کاری نداشته

باشید که کسی می بیند یا نمی بیند. شما باورتان را در نظر بگیرید. چون باور است به خدا می رسید. به قصد اینکه باوری را جاری کنی که به خدا برسد عمل کن. خود کلمه طیبه قابلیت صعود دارد و با عمل صالح بالا می رود.

پس عمل صالح آن عملی است که بر مدار کلمه طیبه صورت بگیرد و بالابرنده آن باشد. یعنی داستان کاملاً متفاوت شد و تشخیص آن هم راحت می شود. شما ازدواجی کنید که سنت شود و حضرت زهرا(علیهاالسلام) خوششان بیاید، پس باوری را احیا کنید.

\*\*\*

## ساعت دوم

### دو سه نکته برای تذکر:

نکته اول: بحثی که راجع به «خشیت» و «علم» گفته شد در اصل علم خشیت‌دار را تعبیر به ایمان کرده و گفتیم این‌ها ایمان را تشکیل می‌دهد یا بحث‌هایی که در خود سوره قابل بحث‌اند. مبادی ورود خشیت باید بررسی شود و اشاره به مولفه «خشیت» و «علم» کافی نیست.

نکته دوم: این که ما اعتقاداتمان را از باورهایی که سلبیه‌اند شروع کنیم، آیا نمی‌شود از باورهای اثباتی شروع کنیم؟ بله می‌شود. باورهای اثباتی و سلبی همیشه با هم‌اند، هیچ‌وقت از هم دور نیستند. هر باور اثباتی درون خودش باور ایجابی دارد هر باور ایجابی در درون خودش باور سلبی هم دارد. کلا برهان یا یقین در زندگی انسان بوسیله فهم «نقیضین و اجتماعش محال است» شکل می‌گیرد. به همین دلیل اگر این می‌خواهد یقین باشد باید خودش به آن جمله یقین داشته باشد که «نقیضین اجتماعش محال است». در این صورت یقین شکل می‌گیرد. بعضی شخصیت‌ها ممکن است نسبت به آن باورهای ایجابی گرایش پیدا کنند و بعد آن سلبی. بعضی‌ها هم از سلبی به ایجابی. انسان‌ها واکنش‌های مختلفی نسبت به باورها ممکن است بدهند؛ بعضی‌ها ممکن است باورهای سلبی حالشان را بد کند، بعضی‌ها ممکن است وقتی که باورهای ایجابی استفاده می‌کنیم متوجه نشوند. پس در باورها باید یاد بدهیم چه ایجابی و چه سلبی نقیض آنطرفش را هم فرد در ذهنش بیاورد. این که از کدام شروع کنیم به نظر می‌رسد بخش عمده‌اش وابسته به نظام شاکله‌ای افراد و گرایش‌های درونی‌شان است. که از کدام به کدام می‌خواهند برسند. در قرآن هم خیلی وقت‌ها اینطور است مثلاً وقتی که جملات به شکل حصر می‌آیند نوعاً این‌طور است. نفی می‌آید بعد اثبات می‌آید، مثل لا اله الا الله. ولی بعضی وقت‌ها جمله‌های حصر به شکل «انما» می‌آید. «انما» نوعاً از ایجاب می‌آید بعدش حصر «این است و جز این نیست».

شخصیت بعضی‌ها ممکن است «انما» بی‌باشد و بعضی‌ها «لا» ای باشد. بنابراین برای آوردن باورها در فضای مهارت حتماً دو شکل از دو مدخل می‌شود و هر دو را می‌توانید. اما از جهت اینکه کدام نزدیکتر است نوعاً «نفی» نزدیکتر است. البته انسان هم در ذات کلانش «اول هست» را می‌فهمد اما وقتی مواجه می‌شود می‌بیند این، آن نیست. در آموزش عمومی نوعاً سلبیه بیشتر جواب می‌دهد. انسان پیش فرضی دارد آن را سلب می‌کند یعنی اطلاعاتی دارد و آن را برمی‌دارد. مثل «کلاً» است.

## پژوهش ارائه شده توسط خانم خوش اخلاق:

کاری که بر روی سوره اعراف کردیم این بود که به روش تدبری روی ۲۶ آیه اش کار شد. رویکرد هم کشف معیارهای وزن که در سوره واژه اش موازین است و بررسی سیر ثقل میزان و خفت میزان و عاقبت حاصل از این دو با استعانت از روح جاری که منظور از روح جاری غرض سوره و ارتباط زنجیره ای بین موضوعات و بسترها در سوره اعراف است. در واقع این فاز اول پژوهش است و مناطهایی است که قرار است از آن ها گزاره های مبنادار و اصل دار استخراج شود تا ان شاء الله از روی این گزاره ها به مهارت دست پیدا کنیم.

**مقدمه:** سوره مبارکه اعراف از دسته سور «المص» مکی است. موضوعات متعددی را در خودش جای داده است. این یک گزارش تدبری از سوره است. در آیات اولیه سوره که به نوعی نمای کلی از سوره توصیف می شود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجودی است که قرآن را به انسان ها عرضه می کند و کتاب بواسطه ایشان معنا می یابد. حرج پیامبر (صلی الله علیه و آله) در انذار و ذکر پذیری انسان ها از مضامین وحی نشان دهنده اهمیت وجه تبعیت از کتاب را دارد. مواجهه و ذکر پذیری انسان ها با وحی رسول (صلی الله علیه و آله) به دو گونه مومنانه و ظالمانه است که این جریان در قریه ها ارسال رسولان پیوسته ایجاد می گشته (آیات ۱ تا ۹). مطابق آیات مبارکه ۸ و ۹ وجود میزان برای اعمال از مباحث مهم و اساسی در این آیات است. اعمال به خودی خود مثبت یا منفی نیستند بلکه نسبت آنها با امری حقیقی است که تعیین کننده جهت عمل است مطابق با آیات و روایات میزانی که در قیامت اعمال با آنها سنجیده می شوند حق است و به اندازه بهره عمل از حق است که دارای ثقل یا سنگینی است. در پاورقی از فرمایشات حضرت علامه (ره) این طور متوجه شدیم که در این آیه گفته شده چطور میزان حق مطرح می شود. و در مورد واژه «موازین» که در این سوره آمده حضرت فرمودند حق سنجیدن هر چیز متناسب با همان چیز است یعنی همه مراتب میزان را می توان از این جای سوره استشمام کرد. مثلاً حق نماز را فرموده اند که غیر از حق زکات و روزه است و همین طور سایر اعمال. حق آن امری ثابت است که سبب نازل شدن کتاب بر آدمیان بوسیله اجرایی شدن وحی بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شود که در اثر آن انذار و ذکر پذیری حاصل می شود بنابراین رسول واسطه رؤیت حق از منبع نورانی وحی می شود و امکان بهره مندی و ثمردهی از حقایق را با تبیین احکام کتاب بر آدمیان احیا می نماید بدین روی وجود مقدس رسول، خود میزان حق می شود که بر اساس ولایت خداوند با نزول کتاب به انسان ابلاغ می شود و در اثر این ابلاغ ضمن این که قوانین و قواعد وزن دار شدند بیان مراتب و عاقبت

حاصل از این دو وضعیت به صورت دو روح مهم و کلی صادقانه در سوره قابل بررسی است. (آیات ۹ تا ۹۱ که به نظر روح کلی سوره در آن تعبیه شده). در ادامه سوره با ورود به بهشت تمثیلی حضرت آدم و حوا از بهشت بیان حقایقی که در واقع به فهم قوانین زندگی بر زمین اشاره دارد گفته می‌شود و بعد از آن در فضای دنیا وارد می‌شود و اوامر و نواهی که انسان در طول حیات زندگی خود نیاز دارد بازگو می‌شود. وجود ارتباطاتی که بین آدم قبل از هبوط و بعد از هبوط از طریق واژگان این دو بستر وجود دارند سیردهنده این امر است که عوالمی در لایه‌های پنهان عالم خلق وجود دارند که در حکم ثابتات عالم خلق هستند و به تعبیری باطن یا حقیقت عالم اند که تقدم و تأخر انسان نسبت به آنها زمانی نیست بلکه رتبی است که با بررسی عمیق‌تر این لایه‌ها می‌توانیم به روح اعمال پی ببریم. در انتهای آیات ۱ تا ۵۸ وارد صحنه آخرت و معاد و حساب می‌شویم و رجال اعرافی توصیف می‌شوند که خود مانند میزان تمایزدهنده حق و باطل و جایابنده انسان‌ها در موعد بهشت و جهنم‌اند. اصحاب بهشتی با شاخصه ایمان و عمل صالح و اصحاب جهنمی در آیات ۴۷ تا ۵۸ دو رویکرد یکی ظالمین را معرفی کرد یکی کافرین را که نشان‌دهنده عملکردشان در دنیا است. (آیات ۱ تا ۵۸) از آیات ۵۹ تا ۱۷۱ به داستان انبیاء (علیهم‌السلام) سیر اقدام رسالات آنها اوامر و نواهی آنها به تناسب و شرایط اقوام همچنین نحوه مواجهه اقوام با آنها و بیان عاقبتشان اشاره شده که در آیات به تناسب شرایط هر قوم محوریت اقدام هر رسول متمایز می‌شود.

نکته جالب توجه در داستان انبیاء (علیهم‌السلام) این است که در سوره اعراف داستان حضرت موسی (علیه‌السلام) چند ویژگی خاص دارد: ۱) تفصیلی‌تر از داستان‌های دیگر است. مرتبه‌بندی شده است. مهم‌تر از همه آیاتی مربوط به رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که در نیمه دوم داستان است. داستان حضرت موسی (علیه‌السلام) را ما دو نیمه کردیم؛ یکی مبارزه با فرعون برای اخذ بنی‌اسرائیل و بعد از به نتیجه رسیدن مبارزه‌شان که داستان میقات اتفاق می‌افتد. به همین دلیل وجود داستان‌های بنی‌اسرائیل امر، میقات، اخذ، الواح (واژه کتاب الواح معنی شده) و ویژگی‌های ممتازی را نشان می‌دهد که محقق را به دقت بیشتری در این آیات وامی‌دارد. آیات انتهایی سوره به نوعی جمع‌بندی سوره است که حول محور حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌چرخد. در این آیات به آدم عهد‌الست اشاره شده شهادت انسان به رؤیت خدا جمع‌بندی آیات ۱۷۲ تا ۲۰۶ به این صورت است؛ مطابق این آیات رسول تالی کتابی است که نظر و تفکر در آن بازگوکننده قوانین هدایت و بهره‌مندی از رحمت خداوند است اوست که تداعی‌گر عهد انسان در ملکوت و یادآور جایگاه عبودیت انسان است و با انعکاس حقایق امکان‌الگوپردازی و

پیوستن به نور و ملکوت را مهیا نموده است. اوست هدایتگری که با گشودن رحمت و نور خداوند و تجلی دهنده آیات زمینه‌ساز بلدهای طبیعی است که با بهره‌مندی از مواهب و قوانین سیر و جوه آیات خداوند را درخواندن اسماء حسنی او و ظهور شئونات گوناگون ثبت می‌کند و با ایمان به کتاب تلاوت رسول در ملکوت آسمان‌ها سیر می‌کند و خود را سیراب رحمت پروردگار می‌کند. قبل از ورود به روش چندین ساعت خود سوره مطالعه شد.

غرضی که از سوره استخراج شد: انسان در عالمی زندگی می‌کند که معطوف به اقتضانات عالم خلق و زمینه‌ساز نسل شیطان است و در عین حال متصل به عوالم بالاتر و لایه‌های مخفی عالم خلق که منشأ و مبدأ ریزش حقایق و رحمت خداوند است و بدون اتصال به نظام وحی دسترسی به این عوالم و ایمنی یافتن از شیطان غیر ممکن است. قرآن کتابی است که مایه بصر و هدایت و رحمت است و رمز محرم‌شدن به آن ذیل ایمان به رسولی است که در نظام علمی و عملی‌اش جامع همه شاخصه‌های حق یعنی تمام شاخصه‌های انبیاء (علیهم‌السلام) پیشین در نظام وحی حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به صورت عصاره وجود دارد که عبودیت خود را ذیل رهنمودهای خداوند اعلام داشته و ذیل تدبیر امر خداوند، خود بلد طبیعی است که با تبیین قواعد عالم خلق و عوالم دیگر و ارتباط انسان با آن عوالم طاعات انسان ذیل اوامر و نهایتاً منتج به قابلیت دریافت نزول رحمت کرده و با سیر دادن در مراتب عوالم خلقت و حقیقت ملکوت موجب اتصال به خداوند را ایجاد می‌کند.

از آنجایی که رویکرد به سوره بحث «وزن» بود روش کار بدین صورت است: آیات را در ۵ ستون حقایق امام نور، پیروان امام نور، امام نار، پیروان امام نار، دسته‌بندی می‌کنیم. با توجه به بسترهای گوناگون در سوره سیر طبقه‌بندی در جدول ۵ ستون بصورت دسته‌بندی ترتیبی زیر است: آیات ۵۸ تا ۵۹، ۱۷۱ تا ۱۷۲، ۲۰۶. عوالم گفته شده در سوره دسته‌بندی ترتیبی ما را جزئی می‌کند آیات را با توجه به عوالم گفته شده در آنها بررسی می‌کنیم زیرا از ضرب عالم در آیات، آیات مربوط به ارتباط عوالم استخراج می‌شود و هم قوانین هر عالم بدست می‌آید مثلاً می‌فهمیم در عالم رجال اعراف چه قوانینی حکم فرماست.

عوالم یادشده در سوره ۴ تا هستند: یکی عالم «عهد الست» که حضرت علامه (ره) فرمودند عالمی که همه انسان‌ها به وحدانیت خدا شهادت دادند. عالم «رجال اعراف» که انسان‌ها به نتیجه اعمال واقف می‌شوند. «بهشت مثالی» که قبل از هبوط آدم است. «عالم خلق» و اتفاقات و مواجهات در آن.

با در نظر گرفتن عوالم در آیات دسته‌بندی اولیه (جزئی‌تر شد) این گونه شد: آیات ۱ تا ۹ جریان انزال وحی و کتاب و رسول و آثار حاصل از آن، آیات ۱۰ تا ۲۴ عالم قبل از هبوط و بیان قوانین، آیات ۲۵ تا ۳۶ بیان اوامر و نواهی انسان برای طول حیات، آیات ۳۷ تا ۵۳ معرفی بهشت و جهنمیان و معرفی رجال اعراف، آیات ۵۴ تا ۵۸ جدا گرفتیم چون ذیل آیات طبیعی ظاهرا غرر آیات اند جدا بررسی شد. آیات ۵۹ تا ۹۴ سیر انبیاء الهی (علیهم‌السلام) اقوام آن‌ها به جهت تنبه و اتمام حجت برای انسانهای دیگر ۹۵ تا ۱۰۲ نتیجه‌گیری داستان انبیاء (علیهم‌السلام) بهره‌مندی همه که در این شش هفت آیه سوره نتیجه‌گیری اعلام کرده است؛ ۱۰۳ تا ۱۳۶ روان‌شدن موسی (علیه‌السلام) به سوی فرعون برای گرفتن بنی‌اسرائیل داستان ایمان آوردن سحره و مبارزه با فرعون تا هلاکت او ۱۳۷ تا ۱۷۱ داستان بعد از هلاکت فرعون و میقات حضرت موسی (علیه‌السلام) ابلاغ رسالت ایتاء الواح و مراحل گوناگون اعراض بنی‌اسرائیل آیات ۱۷۲ تا ۲۰۶ احتجاج خداوند با ذکر عالم الست احتجاج با مشرکان و روی‌گرداندن از پیامبران بیان اوامر و نواهی که به شخص پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و در برخی موارد به انسانها داده شده. تدوین این دسته‌بندی‌ها در ۴ مولفه هر دسته را با توجه به مولفه‌های جدول و فضای حاکم یعنی آدمی که مترتب آیات است ذیل مولفه‌های گزاره‌نویسی تحلیل و در انتهای هر دسته نموداری از آیات وصل شده مولفه‌های بررسی شده معیار حق امام نور معیار بیان ویژگی‌ها و نظام علمی - عملی انسان کامل در قالب نظام علم‌آوری طبیعی معیار امام نار بیان شبه نظام علمی - عملی با محوریت شیطان (در اولیاء نار در بعضی دسته‌ها شیطان مستقیما نیامده مثلا در یک دسته فرعون شده نماد اولیاء) در هر دسته سیر وزن‌داری یا بی‌وزنی را هم بررسی کردیم / بیان قواعد و قوانین رسیدن به وضعیت «ثقل» و یا در خلاف آن حرکت کردن و بیان عاقبت را هم بررسی کردیم چون واژه‌های عاقبت دائما در سوره در هر دسته مترتب است.

با توجه به سیر انبیاء (علیهم‌السلام) در سوره و بررسی اوامر و نواهی آنان و موضع‌گیری اقوام مراتبی از میزان را مشاهده می‌کنیم که می‌توان در تقسیم‌بندی زیر به آن پرداخت: (سیر انبیاء (علیهم‌السلام) در سوره متناسب با بستر و شرایط سیری از مراتب بلوغ وجود دارد و بر اساس آن مراتب میزان)

**فصل اول:** داستان حضرت آدم (علیه‌السلام) بیان وجوه آدم قبل از هبوط با آدم بعد از آن و بررسی آیات بنی‌آدم در این قسمت.

**فصل دوم:** داستان انبیاء (علیهم السلام) از حضرت نوح (علیه السلام) تا حضرت شعیب (علیه السلام).

**فصل سوم:** داستان حضرت موسی (علیه السلام) و بررسی آن در دو نیمه مبارزه با فرعون و ابلاغ رسالت.

**فصل آخر:** که جدا بررسی شده کشف «نظام عملی» رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در تبیین موازین وحی و دسترسی انسان به «حبل» و «اتصال» است. آیات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در ۴ جای سوره آمده. با توجه به آیات مربوط به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و بررسی نظام علمی - عملی ایشان دسته آیات این قسمت را به عنوان عصاره و تکمیل کننده انبیاء (علیهم السلام) و جامع ترین میزان مورد بررسی قرار می دهیم.

مرحله اول، آیات ابتدایی که راجع به حضرت رسول آمده مثلاً راجع به حرج پیامبر (صلی الله علیه و آله). آیات در داستان بعد از هبوط ذیل اوامر و نواهی به بنی آدم آمده (قل امر ربی بالقسط جایش این جاست گزینه دو) آیات در خلال داستان حضرت موسی (علیه السلام) که ایشان ابلاغ رسالت کردند. آیات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به سمت بیان احکام و حلال و حرام می رود. در قسمت سوم به سمت ابلاغ رسالت می رود. در قسمت چهارم به سمت اتصال دادن به هدف می رود به دلیل بحث عالم الست.

**نمای کلی سوره:** رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) میزان حق است. در لایه بعدی که حضرت (صلی الله علیه و آله) مهیمن هستند که مربوط به حسابی بنام رجال اعراف که خود این ها مانند میزان هستند یک بهشت مثالی یک عالم ذر و این پایین که اتفاقات در عالم خلق است. یک سری رُسل داریم از حضرت آدم (علیه السلام) تا حضرت موسی (علیه السلام) که حرکت ذیل این ها ثقل میزان است و مفلحون هستند که به تعبیر آیات اولیه شاکرین و نظام عکسش که خبط میزان است که ظالمین و کافرین هستند. اینجا هم عواملی است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) انتهای آیات اخر شده (فاستعد)، و ذکر (فاقصص) که (قل امر ربی بالقسط) را پایین گرفتیم و سیر صعود انسان توسط این ها (فلله الاسماء الحسنی). بعد از این که این جریان اتفاق بیافتد تجلی اسما خداوند بر شما این ها (فلله الاسماء الحسنی فادعوا...) تا انتهای آیات آمده. رسول معیار حق است پس امام نور را معیار حق گرفتیم. جریان حق به صورت کتاب مرسلین میزان حق و پیروان حق است.

نتیجه: هر انبیا (علیهم السلام) چون به مراتب و شرایط قوم این میزان جاری می شود مراتب میزان و احکام متفاوت است و بحث انبیاء (علیهم السلام) و دسته بندی که کردیم باید با مراتب رشد سنجیده شود. فطرت، عقل، شرع و وحی در این قسمت می باشد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را وحی بگیریم. برای وزن عمل در هر دوره ای امامی در نظر گرفته شده و این امام با توجه به شرایط یکسری احکامی دارد، یکسری بروزاتی از پیروان می بیند و یکسری از دیگران. از همین گزاره ها به گزاره های کلی می رسیم. هم معیار وزن و هم سیر وزن دار شدن هم معیار و هم سیر بی وزنی در مورد هر رسول متفاوت است. مثلاً آیات ۱ تا ۹ خداوند در این آیات بر انزال کتابش صحبت می کند. وجود رسول حقیقتی است که قرآن را بر انسان ها جاری می کند و بدلیل این که تنها دریافت کننده است آیات بوسیله ایشان معنا پیدا می کند. احکامی که از جانب رسول برگرفته از کتاب بر انسان ها عرضه می شود به معنای میزان اعمال اوست که ضرورت شناخت این احکام بدلیل اثرگذاری در تثبیت شدن او در جریان مومنانه یا ظالمانه امری ضروری است. بعد «حق» و «کتاب» را توضیح دادیم. این گزاره ها ذیل آیات سوره استنباط شده اما سعی شده از آن ها به گزاره های مبنایی هم سیر پیدا شود. مثلاً در سیر وزن دار شدن: بواسطه ذکر که بر مومنین جاری می شود اعمال صالح گسترش می یابد بنابراین ثقل دار شدن انسان منوط به ذکر است که در وجودش شکوفا می شود. توجه به سنت های جاری خداوند عبرت پذیری و مسیر ظالمانه خود اندازی است که انسان را. دسته بعدی بدین صورت بیان شده: عالم قبل از هبوط اتفاقاتی که در این عالم افتاده به عنوان روح حاکم بر آن در نظر گرفتیم و ارتباطات این گونه اش هم داده شده. بودن در صراط مستقیم مستلزم سبک زندگی شاکرانه ای است که انسان در طی این مسیر با حفظ میثاقش تا رسیدن به مقصد حقیقی انجام می دهد سر فرود آوردن در مقابل اوامر الهی در مقابل شیطان با دو ویژگی «وسوسه» و «لسان دروغ».

چگونگی کار شیطان را گفته ایم؛ کاری که شیطان می کند تظاهر به ناصح بودن است. شبه نظام شیطان را بررسی کردیم. برخلاف تصور شیطان که فکر می کرد حضرت آدم (علیه السلام) اغوا شده اند. دیدیم که همه چیز حتی اجازه داده شده شیطان برای رفعت مقام آدم (علیه السلام) و هبوط ایشان برای انجام ماموریت بوده و خداوند جلوه ای از قبیل «امر سجده» را در اینجا قرار داده است. از داستان نتیجه می گیریم به میزان تبعیت نکردن انسان از امر خدا سقوط برای او اتفاق می افتد که منجر به کشف «سوءات» می شود. آن چیزی که وزن عمل انسان را از این منظر

می‌شکند، فریب قسم شیطان را خوردن و رانده شدن از درگاه حق است. چطور که در بهشت مثالی شیطان در مقابل امر ولی سجده نکرد در دنیا تنوع در صراط مستقیم باطنی همچون سرکشی از فرمان خدا دارد.

**استاد اخوت:** خواندن سوره‌ها با وزن اعمال نتایج جالبی بدست می‌دهد. همه سوره‌ها خود بعنوان میزان‌اند مثلاً سوره ناس میزان در اختلال در وسواس خناس است. سوره فلق میزان در خیر و شر است. سوره توحید میزان در توحید است. سوره‌ها هر کدام یک به حیثیتی میزان عملی‌اند. بنابراین می‌شود از ابتدا یا انتهای قرآن همه سوره‌ها را به عنوان میزان عمل مطالعه کرد. کتاب با حیثیت سوره و آیاتش می‌شود میزان عمل. که البته ادعای قرآن هم همین بود. هر سوره‌ای را افراد معیار و میزان عملی قرار دهند. سوره‌ها را تخصصی کنید. مثلاً سوره نور معیار و میزان در خانواده یا (رجال لاتلهیهم تجاره تجاره و لا بیع...) <sup>۳</sup> مباحث بیت هست. سوره نسا ارحام هست. سوره مائده احکام هست. شایسته‌های مختلف هر کدام از این‌ها را هم استخراج کنیم. خیلی خوب است که ما یک کتاب داریم و این کتاب می‌شود معیار و میزان اعمال ما حقایقی که در آن هست. یعنی در واقع خود این یک پژوهش و قابل قبول است. یعنی یک بحث شایسته کتاب در میزان بودن و نحوه استفاده از آن. دوستان می‌توانند قرآن را مطالعه کرده و هر کسی یک ختم قرآن داشته باشد و ببیند هر سوره‌ای وزن چه اعمالی است. ممکن است مثل سوره حمد خیلی وسعت داشته باشد. هر سوره غرضی دارد و ما قاعده نگذاشتیم که بتوانیم وزن هر سوره‌ای را در آوریم و مثل حضرت علامه اعتقاد نداشته باشیم هر سوره‌ای غرضی دارد و بگوییم اغلب سوره‌ها غرض دارند و غرض هر سوره را بگوییم می‌شود میزان عمل ما. این می‌شود اولین خروجی بحث شما. دومین بحث شما وجود مراتب را در سوره آوردید که البته مراتب سوره اعراف شد غرض سوره اعراف. در واقع غرض سوره اعراف می‌شود شناخت مراتب در حدی که معراج انسان است. چطور سوره اسرا معراج پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است سوره اعراف هم معراج انسان است. یعنی انسان را در همه مراتبش می‌چرخاند و در همانجایی که بود، می‌گذارد.

**مؤلفه‌های مهم سوره:** ذکر و مراتب ذکر. شما می‌توانید رابطه میزان (والوزن یومئذ الحق) و مراتب را پیدا کنید و ببینید چه نسبتی با هم دارند. من معیار وزن را در عالم قبل و بعد از هبوط و عالم رجال در آوردم. برای این کار باید یک چیز را معیار قرار دهید مثلاً حکم خدا را معیار قرار دهید و بعد ببینید حکم خدا در هر مرتبه چه می‌شود.

<sup>۳</sup>. سوره مبارکه نور، آیه ۳۷

**اولین نکته راجع به مراتب:** این مراتب در یک موقف این گونه نیستند که در یک موقفی باشند و در یک موقفی نباشند یعنی مثلاً این طور نیست که شما زمانی عالم ذر داشته باشید بعد آن را قطع کردند دنیا را گذاشتند و بعدش قطع کردند آخرت را گذاشتند. اینها نظامشان طولی است یعنی شما در هیچ وضعیتی از عالم ذر خارج نمی‌شوید، از عالم حساب و مثال هم خارج نمی‌شوید. اینها نظامشان زمانی نیست و مراتب طولی دارند. البته در این مورد نظرات بین دانشمندان متفاوت است و بعضی ممکن است نپذیرند و زمان را مثل تاریخ بررسی می‌کنند و نظر هر کس هم محترم است. اگر این نظام را طولی ببینید بین حق جاری در هر مرتبه تمایز می‌بینید مثلاً حق جاری عالم ذر بگونه‌ای است که هیچ کس حق استنکاف ندارد. هر کسی در آن است اقرار به ربوبیت و توحید می‌کند. حق جاری در عالم ذر شاهد بر بقیه اعمال او است، یعنی خداوند در روز قیامت که روز حساب است عالم ذر را به عنوان شاهد (میزان) یعنی تبدیل به شاهد و میزان می‌کند. مثلاً اگر کسی بگوید من را پدرم کافر و مشرک کرده است (عین آیه است) می‌گوید شما در یک عالمی خدا را پذیرفته‌ای، حق نداشتی این حرف را بزنی.. تو اول به ما بله گفته بودی. آن فرد هم می‌پذیرد با اینکه ممکن است در این دنیا راجع به عالم ذر بحث هم کرده باشد. عالم ذر میزان و ترازو می‌دهد. پس خداوند بعضی از عوالم را شاهد و میزان بر بعضی دیگر قرار داده است. مثلاً اعراف می‌شود موقف میزانیت که رجال اعراف می‌شوند. معیارها و شاخص خوب بودن و بد بودن. بهشت مثالی را برای مال حضرت آدم (علیه السلام) است واقعیاتی را راجع به آن گفته است و سر و کله ابلیس معلوم می‌شود. هر عالمی را اگر ویژگی‌هایش را بنویسید، کاملاً با عالم دیگر فرق می‌کند میزانیت‌شان هم فرق می‌کند. در بهشت مثالی متوجه یک سری اوامر و نواهی و متوجه انجام نشدن می‌شوید. می‌بینید که اگر حضرت آدم (علیه السلام) هم باشد، دچار عصیان می‌شود. البته این عصیان که اینجا می‌گوید دارد بهشت مثالی را ارزیابی می‌کند. باید در اینجا نواقصی را که برای حضرت آدم (علیه السلام) پیش می‌آید، به نواقص ظرفیتی این بهشت مثالی نسبت دهید نه به نواقص ظرفیتی حضرت آدم. چرا؟ چون وقتی حضرت آدم (علیه السلام) عیناً در عالم خلق می‌آید و هبوط اتفاق می‌افتد همان کسی است که توبه‌اش پذیرفته شده و جز انبیاء الهی (علیهم السلام) و سرسلسله انبیاء (علیهم السلام) قرار می‌گیرد، در حالیکه این، همان آدم است. اینجا میزان خاصی را برای شما باز می‌کند که داستان دیگری دارد. مراتب در سوره اعراف مشخص می‌شود. رابطه میزان با این مراتب مشخص می‌شود. هر کدام از اینها وزن‌شان نسبت به بقیه مشخص می‌شود. با کار کردن مراتب در سوره اعراف مراتب میزان در عالم هستی را استخراج می‌کنید. چه مدل‌هایی از میزان در این عالم وجود دارد و هر کدام چه کارکردی دارند. خداوند عالم ذر را میزان و ترازوی بزرگی قرار داده

است. هر کسی که در توحید مشکل و نقص دارد در روز قیامت اگر توحید عالم ذری رتبه آورد، جلو می‌رود و اگر نیاورد بگونه‌ای است که خود انسان بر علیه خودش شهادت می‌دهد و می‌گوید باید رد شوم. ما بوسیله عالم ذر و این آیات، ترازویی به نام توحید برای اعمال ما بوجود می‌آید، یعنی عمل برگرفته از توحید. چون هر عملی برگرفته از باورهاست. اگر عمل برگرفته از توحید نباشد به شرک آلوده می‌شود. آیات عالم مثالی علم به اسماء را بعنوان میزان در آورده است و دلایش را هم در آیات ذکر می‌کند، چون خداوند به حضرت آدم(علیه‌السلام) علم اسماء را داده و به ملائکه دستور سجده به حضرت آدم(علیه‌السلام) را داده است. در عالم مثال علم به اسماء هم معیار ارزیابی است و در عالم ذر توحید و شرک و در عالم مثال درجات توحید ارزیابی می‌شود. در بحث انبیاء(علیهم‌السلام) قضاوت راجع به انبیاء(علیهم‌السلام) سخت است. مثلاً اینکه انسان‌ها به انبیاء(علیهم‌السلام) عرضه می‌شوند، نباید این‌گونه فهم شود که ما درجه انبیاء(علیهم‌السلام) را می‌گوییم. نباید این‌گونه شود که بگوییم رتبه یکی از دیگری بالاتر یا پایین‌تر است. ما اگر نتوانیم همه انبیاء(علیهم‌السلام) را نبی و نور واحد و وصل به وحی در نظر بگیریم، کمی خلاف سیاق آیات رفته‌ایم. ما می‌گوییم انسان‌ها با اقوام مربوط به این‌ها (مثلاً با مومنین و پیروان مربوط به این‌ها شبیه‌اند) رتبه را نباید به نبی بدهیم بلکه باید رتبه را به درجات عقلی بدهیم که توسط آن نبی در آن روزگار فعال شده است. یعنی اگر حضرت نوح(علیه‌السلام) در زمان حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) بود؛ نوح(علیه‌السلام) می‌شد ابراهیم(علیه‌السلام). نسبت به انبیاء(علیهم‌السلام) باید ادب گفتاری داشته و این‌طور نشود که میزان مومنین بوسیله حضرت نوح(علیه‌السلام) سنجیده شود.

در مورد موازین هم می‌توان گفت هر سوره‌ای به نسبت هر عملی یک میزانی می‌دهد که می‌توان طولی گرفت. خدا موازین مختلفی را می‌گذارد. نتیجه این حرف تا اینجا خوب است اما کافی نیست. هر انسانی باید بتواند در مقام ارزیابی خودش میزان‌های مختلف را بکار ببرد؛ یک میزان عالم ذر بکار ببرد، یک میزان عالم حساب بکار ببرد، هر کدام از این‌ها را بکار ببرد و بتواند اعمال خود را بصورت مرتبه‌ای مشخص و تفکیک کند و عمل را در مراتب طیف‌بندی کند(مثلاً صدقه‌ای که می‌دهد را بتواند در خیلی از عوالم ببیند و مثلاً بگوید صدقه‌ای که دادم ربطی به توحیدم نداشت به اسماء حسنی نداشت یا ربطی به انسان کامل نداشت و در نتیجه ایراد دارد) یعنی عمل در میزان اعراف، در میزان اسماء، در میزان وحدانیت الهی، در میزان تکثر انبیاء الهی(علیهم‌السلام). مثلاً یک صدقه می‌شود نوحی! منظور مقام حضرت نوح(علیه‌السلام) نیست، مقامش را برای انسان‌هایی می‌برد که در زمان ایشان با آن امور

شکوفه شدند، منظور مومنان نوحی یا صالحی یا غیره است. اینکه انسان این کار را بکند رفته رفته می‌تواند خودش را به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نزدیک کند و عمل را در ترازو مومنین مانند امیرالمومنین (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) انجام دهد.

هر انسانی باید بتواند در مقام ارزیابی خود میزان‌های مختلف را بکار برد و بتواند اعمال خودش را بصورت مرتبه‌ای مشخص و تفکیک کند و در هر مرتبه وضعیت عمل خود را محاسبه نماید و بوسیله آن آسیب‌شناسی کند. چرا این کار را می‌کنید؟ رؤیت انسان در هر جایی حتی در عالم ماده احتیاج به سبب دارد. درست کردن یک دستگاه امکان رؤیت ایجاد می‌کند و اگر آن دستگاه را نداشته باشیم، امکان رؤیت نخواهیم داشت.

اگر در دستگاه سیر و سلوک عرفان کسی بخواهد خود را محاسبه کرده و یک عملش را محاسبه کند، یک دستگاه برای خودش دارد. مثلاً اخلاق برای خودش، عرفان برای خودش، حتی انواع عرفان (عرفان‌های شبیه به فلسفه و جدا و بری از فلسفه) دستگاه مخصوص به خودش را دارد. مثلاً در مسیر عرفان؛ عرفان‌های سوفی (منظور بد و خوب بودن عرفان نیست) اگر بگویید فرد را ارزیابی کن، فرد با توجه به تصرفاتش در عالم می‌گوید این آدم قوی‌ای است و یا آدم خوبی و یا بزرگواری است. آن یکی چون اخلاقش بالاتر است می‌گوید این آدم بهتری است. یعنی یک میزانی دارد، دستگاهی دارد که ارزیابی می‌کند و می‌گوید این آدم اخلاقی هست یا نیست. در نظام قرآن هزاران دستگاه می‌شود ابداع و کشف کرد که امکان رؤیت را به گونه‌ای دیگر برای انسان فراهم کند. این خاصیت کتاب وحی است اما تا کسی این را طلب نکند، مرتبه عالم خلق را بالا نگذارد، عالم مثال را نگذارد و این موارد را درست نچیند و بعد این‌ها را درست تعریف نکند و در آیات مستقیم و شاخص قرار ندهد، قدرت رؤیت این را ندارد و به هیچ‌وجه نمی‌تواند یک عمل را این‌گونه ارزیابی کند.

ذیل آیه ۸ علامه (ره) می‌فرمایند کتاب حق عمل را مشخص می‌کند و میزان مقدار ثقل آن را تعیین می‌کند. این مقدار ممکن است کیفیت باشد و کمیت نباشد. چون وقتی کم را مطرح می‌کنید ممکن است دستگاهت‌ان توان این کم را نداشته باشد. الزاما این نیست که کم را نسنجیده و سنجش نمی‌کند. مقدار ثقل به هر دو اشاره دارد و به ما مقیاس می‌دهد و مقایسه می‌کند و همین که مقایسه می‌کند یعنی کم را هم می‌دهد.

بحث‌هایی که مطرح می‌شود انسان گاهی فهمی از قرآن می‌کند، فهم می‌کند انبیاء (علیهم‌السلام) در درجه‌بندی ما اثر دارند. می‌پرسید چطور؟ می‌گوید وقتی قرآن می‌خوانی می‌بینی وقتی آیات قرآن را می‌خوانیم می‌بینیم دلالت نمی‌کند و فهم شما با دلالت‌ها سازگار نیست و نه اینکه فهم شما اشکال داشته باشد. بیان شما از فهم‌تان ایراد دارد که نمی‌تواند درست انطباق کند. اگر بحث را روی این ببرید که انبیاء (علیهم‌السلام) میزان‌اند، شما می‌توانید بگویید انبیاء (علیهم‌السلام) امام حق‌اند و چون در آیات قرآن دارد که هر قومی و امتی با امامشان محشور می‌شود، امام مومنین زمان حضرت نوح (علیه‌السلام)، حضرت نوح (علیه‌السلام) است. شما باید اثبات کنید که چرا خودتان را بخشی از وجود مومنین او دیدید. بعد گفتید ما با نوح (علیه‌السلام) سنجیده می‌شویم. وقتی می‌آید این را تبدیل به آیات قرآن می‌کنید، نمی‌توانید آنرا اثباتش کنید چون آیات قرآن آن را این‌گونه بیان نکرده مثلاً اگر مانند «و الوزن یومئذ الحق» می‌گفت انبیاء الوزن، ممکن بود شما چنین چیزی را از آن استنباط کنید. اما این‌گونه نگفته است. رسولی را آورده و بعد قریه‌هایی را آورده که هلاکت شدند. رسول وجودش در قریه آبادی و آبادانی و نبودش هلاکت گاه و بیگاه است. یا بیاتا یا نهارا (حالت‌های مختلفش را آورده گاه و بیگاه) یعنی این‌طور گفته قریه، قریه نمی‌شود مگر به رسول. حالا قریه‌هایی که انبیاء (علیهم‌السلام) و رسل داشته‌اند (مثلاً ام القری پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)) مگر الان وجود دارد؟! آنها هم از بین رفته‌اند. منتها می‌آید مفهوم از بین رفتن را تبیین می‌کند. یکی را می‌گوید موجود است و آباد و دیگری را می‌گوید ناموجود است و هلاک. در صورتی که شما ظاهراً نه اثری از این می‌بینید و نه از آن یکی. در عینیت خارجی این دو عین هم‌اند اما از دیدگاه خدا آن هست و آباد هم است و این یکی نیست. به این می‌گوییم میزان حیات. حالا بگویید این قریه نوح (علیه‌السلام) بوده، صالح بوده، خوب بوده است و.. دیگر هر کسی بوده چه فرقی می‌کند؟! چه استفاده‌ای می‌خواهی بکنی؟ می‌گوید من می‌خواهم مرتبه را بفهمم. رجوع می‌دهیم به «کتاب حکمت» و «کتاب فرآیندشناسی رشد» که از مدل‌های مختلف اثبات کرده و مبنا از جای دیگر هم گرفته شده است. می‌گویند پس مبنایتان را از همانجا می‌گرفتید! چرا به سراغ انبیاء الهی (علیهم‌السلام) رفتید. جواب این است که دلایلی داشته، علت آوردن انبیاء (علیهم‌السلام) در فرآیندشناسی رشد و حکمت کتاب‌های بعدی است که نوشته نشده است. ما متعرض به یک مدل بلوغ اجتماعی می‌شویم و حرکت «امت‌سازی» در امت‌ها و برای رشد فردی آورده نشده و برای رشد فردی احتیاج به بحث انبیاء (علیهم‌السلام) نداریم. در سوره اعراف و هود (علیه‌السلام)، خطاب انبیاء (علیهم‌السلام) بجز حضرت موسی (علیه‌السلام) همه شبیه به

هم است. پیامی که هود(علیه السلام) و نوح(علیه السلام) دارند، هر دو یکی است. هر دو می‌گویند «اتقوا الله و اطیعون». ولی اختلافات قوم‌هایشان آمده اما اختلافات (تمایز) خودشان خیر.

- منظور از قریه و آبادانی که فرمودید، ظاهری که نیست؟ - حتما آبادی ظاهری نیست.

- پیامبرانی(علیهم السلام) که آمده‌اند بیشتر در همین منطقه خاورمیانه بوده‌اند؟ - بله. ما در جاهای دیگر نداشتیم. صد و بیست و چهار هزار پیامبر داشتیم و حتما جاهای دیگر هم بوده‌اند. مسلماً در قرآن هدف از بیان انبیاء(علیهم السلام) شخص نبوده است و بر روی مدل نظر داشته است. حالا می‌پرسید که آیا مدل عیسی(علیه السلام) و مدل موسی(علیه السلام) منحصر در این مدل‌هاست؟ این را نمی‌دانیم اما می‌دانیم خدا این مدل را بیان کرده و بعنوان مدل هم بیان کرده و نه بعنوان تاریخ‌گویی. اگر کسی بخواهد داستان‌های انبیاء(علیهم السلام) را از قرآن درآورد، بیچاره است! بلکه بیچاره‌تر است چون در روایت‌های جعلی می‌افتد. قرآن به غیر از آنچه درباره حضرت یوسف(علیه السلام) و حضرت موسی(علیه السلام) گفته داستان‌هایش را طوری گفته که کسی نتواند داستان کند. خداوند می‌خواهد اینها را مدل کند، مثل کند. نمی‌خواهد داستان کند، بلکه می‌خواهد یا قصص شوند یا مثل شوند. انبیاء(علیهم السلام) در قرآن یا مثل‌اند یا قصص‌اند. قصص به معنای جریان‌های مشابه قابل اتباع(یعنی مثلاً داستان حضرت موسی(علیه السلام) را می‌توان گفت مکی دارد، مدنی دارد، و همینطور می‌توانید جلو ببرید). مثل می‌شود دارای مراتب این‌ها که دارای مراتب‌اند، قابل اطاعت‌اند و قابل اتباع‌اند. یعنی جهت‌گیری کلی‌شان اهمیت پیدا می‌کند. مثلاً جریان حضرت آدم(علیه السلام) مثل است. حتی حضرت نوح(علیه السلام) جریانش مثلی است. به همین دلیل اگر جایی اهل‌بیت(علیهم السلام) سفینه را استفاده می‌کنند، خود را شبیه می‌کنند به سفینه نوح(علیه السلام). این‌ها مثل‌اند. دارای مراتب‌اند و از روی مراتب علم باید ایجاد شود. بیشترشان مثلی‌اند و بعضی‌شان قصصی‌اند مثلاً حضرت موسی(علیه السلام) قصصی است. حضرت یوسف(علیه السلام) قصص است. یعنی داستان‌ش جریان قابل اتباع دارد. شما می‌توانید طبق داستان حضرت یوسف(علیه السلام) تبعیت کنید. زندگیتان را جلو ببرید.

**سوال در مورد چگونگی ادامه پژوهش:** باید از مراتب، عوالم دریاورید و بعد کاربردهایی که به نسبت هم برای انسان هبوط یافته دارد بیاورید و وجه میزان بودنش را هم مشخص کنید؛ هم وجه میزان بودن و هم چگونگی سنجش آن مشخصه را. پس باید به سه سوال اصلی پاسخ بدهید:

- این عالم چه خصوصیتی دارد؟
- چرا میزان است؟ (بادلالت آیه)
- چگونه اعمال را سنجش می کند؟ (با دلالت ظاهر)

باید اینها را طوری بچینید که جایگاه هر کدام به نسبت یکدیگر و به نسبت انسان معلوم شود. عالم خلق را چگونه بگیریم؟ در فضای اقوام انبیاء (علیهم السلام). باید همانطور که در آیات آمده است؛ رسول، قریه، احیاء عدم رسول و غیر احیاء. کلیتش را می گوئیم بعد می شود انواع قریه؛ انواع قریه ی آباد، انواع قریه ی هلاک.

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات